

آفاق فکرت در سپهر فطرت

-
- سرشناسه: اعوانی، غلامرضا، ۱۳۲۱-، مصاحبه‌شونده
عنوان و نام پدیدآور: آفاق فکرت در سپهر فطرت/گفتگوی حامد زارع با غلامرضا اعوانی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۹۱ ص: مصور.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۲۸۴-۸-۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: نمایه.
- موضوع: اعوانی، غلامرضا، ۱۳۲۱- مصاحبه‌ها
موضوع: Interviews -- Aavani, Gholam Reza
موضوع: فیلسوفان ایرانی -- قرن ۱۴ -- سرگذشتنامه
موضوع: Biography -- Iran -- 20th century -- Philosopher
موضوع: عقل‌گرایی (اسلام) -- فلسفه
موضوع: Rationalism (Islam) -- Philosophy
موضوع: فلسفه اسلامی
موضوع: Islamic philosophy
شناسه افزوده: زارع، حامد، ۱۳۶۳-، مصاحبه‌گر
رده‌بندی کنگره: BBR ۱۳۱۸
رده‌بندی دیویی: ۱۸۹/۱
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۸۲۸۷۱۵
-

گفتگوی حامد زارع با

غلامرضا اعمانی

آفاق فکرت در سپهر فطرت





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

آفاق فکرت در سپهر فطرت

گفتگوی حامد زارع با غلامرضا اعوانی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۸

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۰۴ - ۰۲۸۴ - ۸

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0284 - 8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۲۱۰۰۰ تومان

تقديم به خاطرۀ حاضره
خانه شماره چهار كوچۀ آراكيليان
ح. ز

فهرست

مقدمه.....	۹
دربارهٔ غلامرضا اعوانی.....	۱۳
پیشگفتار.....	۱۹

فصل اول: سالشمار زندگی

سال‌های ابتدایی زندگی در سمنان.....	۲۵
سال‌های دانشجویی در بیروت.....	۳۱
سال‌های تحصیل در تهران.....	۳۹
سال‌های میانی زندگی.....	۴۷
سال‌های ریاست در انجمن فلسفه.....	۴۹
سال‌های فراغت از انجمن.....	۶۷

فصل دوم: نگرش علمی

فلسفه و هستی‌شناسی.....	۷۳
تاریخ و معرفت‌شناسی.....	۷۷
علم و حکمت‌شناسی.....	۸۱

فصل سوم: رویکرد حکمی

- سید حسین نصر و سنت‌گرایی ۸۹
- گذشته و آینده حکمت اسلامی ۹۷
- حکمت و حکیم اسلامی ۱۰۹
- جایگاه حکمت در نظام دانشگاهی ۱۱۷
- نسبت حکمت و علوم انسانی ۱۲۳
- حکمت در عرصه مطالعه تطبیقی ۱۲۹

فصل چهارم: حکیمان الهی

- ابن‌سینا و حکمت مشائی ۱۳۷
- سهروردی و حکمت اشراقی ۱۵۱
- ابن‌عربی و حکمت عرفانی ۱۶۱
- ملاصدرا و حکمت متعالی ۱۶۹
- علامه طباطبایی و حکمت قرآنی ۱۷۳
- نمایه ۱۸۷

مقدمه

دیدار نخست من با غلامرضا اعوانی به هشت سال پیش در دفتر کارش در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران بازمی‌گردد، زمانی که برای گفتگو دربارهٔ شیخ شهاب‌الدین سهروردی در تابستان ۱۳۸۹ به خانهٔ شمارهٔ چهار کوچهٔ آراکیلیان مراجعه کردم. بدون تردید اعوانی را باید در زمرهٔ چهره‌های حکمی و در ادامهٔ نگرش و روش شیخ اشراق رتبه‌بندی کرد. اعوانی نه تنها به حقانیت و جامعیت حکمت الهی در برابر فلسفه‌های اسلامی و غربی باور دارد، بلکه ابرام مثال‌زدنی بر این باور خود دارد. شاید به همین دلیل است که بیان و زبان او در طول سنواتی که از تأثیرگذاری او بر مجامع فکری می‌گذرد تقریباً ثابت و بدون تغییر مانده است. این ثبات اثبات پایمردی در راهی است که اعوانی آن را راه راستین و به بیان دقیق‌تر یگانه راه راستین می‌داند. بدین ترتیب غلامرضا اعوانی، با گام گذاشتن در مسیر سلوک سهروردی به مثابهٔ سرسلسلهٔ افلاطونیان پارس، نمایندهٔ نگاه حکمایی در سپهر فلسفی ایران معاصر ارزیابی می‌شود. طبیعی است که همواره در برابر این نگاه حکمایی و افلاطونی، نگاه عقلایی و ارسطویی صف‌آرایی کرده است. نگاهی که غلامحسین ابراهیمی دینانی، دیگر چهرهٔ شاخص اندیشهٔ فلسفی معاصر، نمایندهٔ آن است و بارها جلسات خصوصی‌ای را که با حضور این دو نمایندهٔ شاخص نگاه حکمایی و عقلایی تشکیل شده به صحنهٔ رویارویی فکری و حتی جدال جدی

حکمت و فکرت تبدیل کرده است. راقم این سطور، که این سعادت را داشته که در برخی از این جلسات حضور داشته باشد، همواره با دیدن و شنیدن راجع به صحنه‌های ماندگار جدال دو نماینده اندیشه حکمایی و عقلایی، گاه و بی‌گاه نقاشی مشهور و جاودانه رافائل بر دیوار کتابخانه پاپ یولیوس دوم در واتیکان در ذهنش نقش می‌بندد، که در آن افلاطون با دستانی رو به آسمان و ارسطو با دستانی رو به زمین به تصویر کشیده شده است. در همه لحظاتی که این مجادلات و مناظرات ادامه دارد، روی سخن اعوانی به آسمان و روی سخن ابراهیمی دینانی به زمین است و هیچ یک از موضع و منظر خویش پا پس نمی‌گذارند و هر دو با این مداومت به حضاران در جلسه فیض می‌رسانند.

غلامرضا اعوانی در منش و روش خود به حکمت پایبند است. هر امری را در چارچوب حکمت به سنجش می‌گیرد. او دین و علم را نیز از منظر حکمت به رسمیت می‌شناسد و به همین سبب در نظام فکری خود دچار تنش میان مسائل علمی در مواجهه با باورهای دینی نمی‌شود. البته این یگانگی علم و دین نزد اعوانی دلیلی بر عدم پیچیدگی تفکر او نیست و به نظر می‌رسد اعوانی در عین سادگی، یکی از پیچیده‌ترین متفکران معاصر ایران محسوب می‌شود. چه این‌که به اعتقاد اعوانی، باطن دین مبتنی بر علم و حکمت است و دین در صدد است تا فهم انسان را هدایت کند. از دیدگاه اعوانی، آن‌جا که انسان هدایت‌پذیر شود، درست نقطه و جایگاهی است که به علم رسیده است. بدین ترتیب می‌توان مشاهده کرد که یگانگی علم و دین نزد اعوانی دارای مراتب است و این در حالی است که حکمت به مثابه راه راستین فهم دین و علم، ذاتی مبتنی بر معرفت دارد. اگر گوهر دین و علم را نیز معرفت بدانیم، متوجه پیچیدگی نگرش اعوانی در عین ظاهر ساده آن خواهیم شد. غلامرضا اعوانی از نگاه دیگری نیز متفکری چندوجهی به حساب می‌آید. با این‌که از یک سو می‌توان با اطمینان خاطر از سنت‌گرا بودن او سخن به میان آورد، نمی‌توان به ضرس قاطع او را در سلسله سنت‌گرایانی چون شوآن و گنون قرار داد. از یک سو اعوانی در پایبندی به نگاه سنتی دارای صبغه‌ای غیرقابل تردید است و حتی درباره مرکزپنداری زمین در نجوم سنتی معتقد است که تنها از نظر فیزیکی نظر قدما باطل شده و با بطلان حیث فیزیکی مسئله جنبه متافیزیکی و معنوی آن باطل نمی‌شود. اما از سوی دیگر برخلاف سنت‌گرایان، که معتقد به وحدت ادیان‌اند، دیدگاه معتدل‌تری درباره این وحدت دارد.

غلامرضا اعوانی هرچه زبانی قوی در خواندن و نوشتن ادبیات عربی و انگلیسی و حتی فرانسوی دارد، دستی قوی برای نگارش کتاب یا ترجمه کتاب ندارد و کارنامه او از این منظر بسیار گزیده و انگشت شمار، اما در عین حال قوی و مثال زدنی است. تصحیح رساله اعلام النبوة ابوحاتم رازی، ترجمه گزیده اشعار ناصر خسرو به انگلیسی، ترجمه فقراتی از تحقیق ماللهند ابوریحان بیرونی از عربی به فارسی و نهایتاً ترجمه جلد چهارم تاریخ فلسفه فردریک کاپلستن از انگلیسی به فارسی عمده کارنامه شناخته شده اعوانی در حوزه نشر و ترجمه کتاب است. در عین حال نباید ناگفته گذاشت که اعوانی مقاله نویس قهار است. او با حفظ چارچوب های پژوهشی و علمی، که معمولاً اساتید کلاسیک آن ها را رعایت نمی کنند، نویسنده مقالات پراهمیتی در زمینه تفکر اسلامی به شمار می رود. با این که مقالات زیادی از اعوانی در مجلات ایرانی و خارجی منتشر شده، تا کنون او کتاب مدونی درباره موضوعی مشخص تألیف نکرده است. البته فراموش نشود که برخی از مقالات مهم اعوانی در قالب کتاب حکمت و هنر معنوی جمع و انتشار یافته است. او در سیمت سرپرستی طرح های پژوهشی نیز کارنامه ای پر بار دارد که از مهم ترین آن ها می توان به طرح «آمایش آموزش فلسفه در ایران» اشاره کرد.

آنچه در کتاب آفاق فکرت در سپهر فطرت می خوانید روایت سادگی ها و پیچیدگی های زندگی فکری غلامرضا اعوانی و فراز و فرودهای تفکر حکمی اوست. تفکری که منتقد جدایی علم از حکمت و حتی دین از حکمت است. کتاب حاضر، که شامل مصاحبه های چندین ساله من و دکتر اعوانی است، از چهار فصل تشکیل شده است. فصل نخست با عنوان «سالشمار زندگی» دربرگیرنده حوادث، حالات و حاشیه زندگی استاد دکتر غلامرضا اعوانی است. در فراهم آمدن این فصل خود را مدیون همراهی و همکاری دکتر شهین اعوانی می دانم. فصل دوم با عنوان «نگرش علمی» درصدد ارائه تصویری از تصورات و تفکرات دکتر اعوانی در سی سال اخیر است. فصل سوم با عنوان «رویکرد حکمی» متکفل ارائه تبیین از طریق چندین توضیح درباره نظام حکمی دکتر اعوانی است. فصل چهارم با عنوان «حکیمان الهی» نیز بررسی مصداقی چند تن از حکمای الهی مورد توجه اوست.

اکثر مصاحبه های این کتاب در ساختمان زیبا و تاریخی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران یا آن طور که دوستان آن می نامندش «انجمن فلسفه» انجام شده است. بر خود لازم می دانم از جناب آقای نوید عابدینی، مسئول روابط عمومی

مؤسسه، تشکر کنم که در این مدت تسهیل‌گر ارتباط من با دکتر اعوانی بودند. سرکار خانم دکتر شهین اعوانی معاون پژوهشی مؤسسه نیز، با لطفی که همیشه در حق من داشته‌اند، مشوق و پشتیبان تهیه این کتاب بودند. در پایان نیز باید از شخصیت مهربان و ادب‌محور استاد دکتر غلامرضا اعوانی تقدیر کنم. اغراق نیست اگر بگویم ایشان در عین سادگی و بی‌تکلفی، به جهت تعدد مقالات انگلیسی، نکثر مسافرت‌های علمی و همچنین ارتباطات بین‌المللی‌ای که در این مدت داشته‌اند، یکی از جهانی‌ترین اساتید معاصر فلسفه مقیم ایران به شمار می‌روند. از این‌که ایشان اجازه دادند تا در چند سال اخیر از محضرشان طرح پرسش و کسب دانش کنم نهایت امتنان را دارم.

حامد زارع

تهران، مهر ۱۳۹۷

دربارهٔ غلامرضا اعوانی

■ شهین اعوانی

از روزی که دانشجوی فلسفه شدم، دکتر اعوانی به طور غیررسمی راهنما و استادم در فلسفه بوده‌اند و پیش از این نیز معلم و الگویم. تنها درسی که به طور رسمی با ایشان گذرانده‌ام در مقطع کارشناسی ارشد و یک درس دوواحدی بود با عنوان «متون عرفانی» که در سال ۱۳۶۲ ایشان، که استاد تمام وقت دانشگاه شهید بهشتی بودند، از طرف شورای گروه فلسفه دانشگاه تهران به عنوان استاد این درس تعیین شدند. ایشان کتاب نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص عبدالرحمن بن احمد جامی را به عنوان کتاب درسی انتخاب کردند و بیش از ۵۰-۶۰ صفحه از آن را با ما کار کردند. در دههٔ هشتاد نیز سه درس دکتری را در مؤسسهٔ پژوهشی حکمت و فلسفه ایران به صورت مشترک تدریس کردیم. ایشان استاد آموزشی بودند و بنده کار پژوهشی دانشجویان را بر عهده داشتم. تقریباً در اکثر کلاس‌های آزاد ایشان شرکت داشته و بهره‌ها برده‌ام.

همهٔ ما در خانواده و فامیل خود فرد یا افرادی را می‌شناسیم که در تحول کل فامیل (مثلاً از لحاظ اقتصادی، تغییر روش زندگی، رفاه و...) تأثیرگذارند. ایشان نیز در بین جوانان فامیل پرچمدار علم و فرهنگ بوده‌است. در نسل خودشان، ایشان در فامیل اولین کسی بوده‌اند که بعد از اخذ دیپلم علوم انسانی برای تحصیل به خارج از کشور رفته‌اند و تحصیلات عالی‌شان نیز در رشتهٔ علوم انسانی بوده‌است. ما در حال حاضر نیز، تأثیر علاقه‌مندی به علوم انسانی و هنر را نه تنها در فرزندان دکتر اعوانی،

بلکه حتی در نسل‌های دوم و سوم (یعنی در نوادگان فامیل) نیز شاهدیم. ولی ارتباط علمی بنده با دکتر اعوانی ارتباطی ویژه است. ما هم در تحصیلات هم‌رشته‌ایم هم بیش از هشت سال هم‌کار بوده‌ایم. ایشان رئیس مؤسسه حکمت و فلسفه است و بنده هم هم‌کار علمی آن‌جا. ارتباط برادر و خواهری هم که جای خود دارد.

وقتی ارتباط این‌قدر عمیق باشد، نوشتن مطلب دربارهٔ چنین شخصیتی خیلی مشکل می‌شود. به‌خصوص از این منظر که می‌خواهی تلاش کنی گزاره نباشد و تعریف و تمجید تلقی نشود و مطلب واقع‌نگرانه باشد. این است که دیدم بهتر است مروری بر گفته‌های بزرگان دربارهٔ ایشان بکنم. دیدم استاد همهٔ کسانی که در نسل بنده فلسفه خوانده‌اند، یعنی دکتر رضا داوری، از دکتر اعوانی با لقب «حکیم و فیلسوف» یاد کرده و گفته است روز اولی که غلامرضا اعوانی را که دانشجوی فلسفه بوده ملاقات کرده او را «فیلسوف» دیده است و حالا که بیش از چهل سال از آن تاریخ می‌گذرد، ایشان را «فیلسوف واقعی» می‌داند. «حکیم الهی عصر ما» لقبی است که دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی به ایشان داده‌اند. استاد دکتر محسن جهانگیری بر «دین‌مداری و اخلاق محوری» ایشان تأکید کرده است. استاد محقق داماد ایشان را کسی می‌داند که «زندگی فیلسوفانه» دارد و همین‌طور عزیزان و سروران دیگر دربارهٔ «علاقهٔ قلبی وافر ایشان به حفظ قرآن کریم، احادیث نبوی و تعمدشان در استفادهٔ به موقع از آیات و مضامین قرآن در بحث‌ها و جلسات علمی» مطالب بسیار جالبی گفته‌اند، و نیز ایشان را «سنت‌گرا»، «دوستدار وفاق و دشمن نفاق»، «درستکار و شکیب‌ا، گشاده‌دست در علم و بزرگ‌منش در رفتار»، «علاقه‌مند به ادبیات و نثر فارسی»، «دوستدار فوتبال و دنبال کردن ورزش و رقابت تیم‌های ملی و بین‌المللی»، «علاقه‌مند به هنر و موسیقی ایرانی» و... نامیده‌اند. خوب در کنار این دیدگاه‌ها، خواهر استاد، که شاگرد و هم‌کارش هم است، نباید اظهارنظری کند و لذا کار بر او دشوار می‌شود.

بنده در نظر دارم، به علت مشاهداتی که از نزدیک داشته‌ام، جایگاه آقای دکتر اعوانی را در سطح بین‌الملل و اکاوی کنم. به یاد دارم دکتر اعوانی در سال ۱۳۷۶ سفری به آلمان داشت. در آن موقع بنده در مقطع دکتری دانشگاه بن مشغول به تحصیل، یا بهتر بگویم در مرحلهٔ مقدماتی «رساله‌نویسی» بودم. استاد راهنمایم یکی از شخصیت‌های برجستهٔ فلسفهٔ آلمان به نام پرفسور دکتر لودگر هونه‌فلدر^۱

بود. ایشان در فلسفهٔ قرون وسطی تخصص داشت، رشتهٔ تخصصی دوم ایشان در حوزهٔ اخلاق به‌ویژه موضوع «کرامت انسان در قوانین اروپا، نظیر شبیه‌سازی انسان و چالش‌های آن» بود، به‌علاوه کشیش هم بود و روحانی‌ای صاحب‌منصب در کلیسا، و نیز رئیس انجمن علمی اخلاق آلمان و نمایندهٔ آلمان در «مجلس اخلاق اروپا». بنده از قبل ترتیبی داده بودم که در گروه فلسفهٔ دانشگاه بن، بین آقای دکتر اعوانی و پرفسور هونه‌فلدر ملاقاتی صورت گیرد. ملاقاتی که بعدها آقای هونه‌فلدر می‌گفت یکی از جالب‌ترین ملاقات‌هایش بوده است. وقتی طرفین به یکدیگر معرفی شدند، دکتر اعوانی از هونه‌فلدر، که در قرون وسطی تخصص داشت، پرسید که نظرش در مورد تأثیر ترجمهٔ متون اسلامی به زبان لاتین در تفکر مسیحی چیست، و گفت که به نظر او (اعوانی) سنت توماس (توماس آکوئیناس قدیس) به‌وفور از ابن‌سینا تأثیر پذیرفته و بسیاری از آرای او متأثر از این حکیم مسلمان است.

هونه‌فلدر گفت کسی پیدا نشده که به‌دقت این تأثیرپذیری را از آثار متفکران مسیحی استخراج کند ولی مطالبی جسته‌گریخته در این مورد خوانده است. ریتز، کرین، شیمل و امثال آن‌ها سبب شده‌اند که بیشتر عرفان اسلامی در آلمان، و به‌طور کلی در کشورهای غربی، معرفی شود؛ لذا ما شاهد آن هستیم که در غرب عرفان اسلامی بهتر از فلسفهٔ اسلامی شناخته می‌شود. در آلمان، فلسفهٔ اسلامی مانند فلسفهٔ مسیحی در دانشکده‌های الهیات بررسی می‌شود، از این لحاظ ما (استادان فلسفه) از مضامین فلسفهٔ اسلامی بی‌خبریم.

این مطلبی بود که دکتر اعوانی بر آن حساسیت داشت و گفت که غربی‌ها فلسفهٔ اسلامی و حتی عرفان اسلامی را در حوزهٔ اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی مطالعه می‌کنند و تاکنون اسلام‌شناس‌ها بیشتر به حوزهٔ زبان، تاریخ و کلام (کلام اشعری و معتزلی) توجه داشته‌اند.

زبان‌گفتگو انگلیسی بود. هونه‌فلدر گفت که ماکس هورتن آلمانی صد سال پیش چندین کتاب در زمینهٔ فلسفهٔ اسلامی نوشته است. از جمله کتاب معروف ملاصدرا را، که منظور ایشان الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه بود، به زبان آلمانی تلخیص کرده است. او این اثر را می‌شناسد ولی سؤال این است که فیلسوفان مسلمان چه نکتهٔ جدیدی به «فلسفه» اضافه کرده‌اند. به نظر می‌آید آنچه آن‌ها گفته‌اند بیشتر صبغهٔ کلامی دارد. در این جا بود که دکتر اعوانی حالت تدافعی به خود گرفت. بنده که بین دو استاد نشسته بودم، وساطت کردم و به فارسی به برادرم گفتم که نباید عصبانی

شود ولی ایشان گفت: «او باید بفهمد! جایگاه فلسفه اسلامی خیلی بیشتر از این هاست.» گفتگوی بین آن‌ها حدود سه ساعت به طول انجامید. به هر زحمتی بود، دکتر اعوانی طرف خود را مجاب کرد که باید فلسفه اسلامی را بخواند و نخوانده قضاوت نکند. دکتر اعوانی به او گفت: «ما در رشته فلسفه در دانشگاه‌های ایران فلسفه غرب را جدی می‌گیریم. دانشجویان ما متون و آثار فلاسفه غرب را بعضاً از متون اصلی ولی به طور کلی از طریق ترجمه فارسی آن آثار می‌خوانند. ولی ما می‌بینیم که دانشجویان غربی از فلسفه اسلامی بی‌خبرند و استادان فلسفه هم از فیلسوفان مسلمان و فلسفه اسلامی چیزی نمی‌خوانند.» چند ماه بعد هونه‌فلدر از من پرسید که شما در ایران چند نفر مثل دکتر اعوانی دارید؟ و در ادامه گفت: «برایم جالب بود که برادرتان زیان یونانی می‌دانست، از افلاطون و افلاطونیان شناخت کافی داشت، فلسفه قرون وسطی را به خوبی می‌شناخت و نقل قول از توماس را به لاتینی گفت. از او درباره فلسفه معاصر غرب هم نکته‌های جالبی شنیدم، به خصوص موارد اختلاف میان سهروردی و هگل درباره معنا و مفهوم فلسفه، و این‌که این‌قدر هم بر فهم درست از فلسفه اسلامی اصرار می‌ورزید برایم جالب بود.» از این ملاقات بسیار اظهار خرسندی می‌کرد و از این‌که در جهان شرق و عالم اسلام چنین متفکرانی پیدا می‌شوند متعجب بود.

این ملاقات منشأ خیر و برکات دیگری هم شد. اولاً، دو سال بعد یعنی خرداد ۱۳۷۸، آقای پرفسور هونه‌فلدر با هیئتی از استادان فلسفه در آلمان جهت ایراد سخنرانی و شرکت در «اولین همایش جهانی بزرگداشت حکیم ملاصدرا»، که به همت «بنیاد حکمت اسلامی صدرا» برگزار شد، به ایران دعوت شدند و از نزدیک به تعبیر خودشان با «سرزمین حکمت و فلسفه»، حکیم ملاصدرا و متفکران زنده ما آشنا شدند. این عنوانی بود که یکی از استادان به هنگام بازگشت به آلمان در گزارش سفر خود در روزنامه‌ای آلمانی نوشت. وقتی هونه‌فلدر از ایران برگشت، پوستر اولین کنگره بین‌المللی ملاصدرا را پشت در اتاق کارش (که مدیر گروه فلسفه بود) نصب کرد و آن را به سایر همکاران و استادان فلسفه نشان می‌داد و می‌گفت که در سفرش به ایران با این فیلسوف مسلمان و فلسفه اسلامی آشنا شده است.

ثانیاً، در ملاقات‌هایی که دکتر اعوانی در سطح بین‌الملل داشت، که تعدادشان هم کم نبوده و نیست، آگاهی ایشان از مغفول ماندن فلسفه اسلامی در خارج از مرزها،

انگیزه‌ای شد برای تأسیس «انجمن بین‌المللی فلسفهٔ اسلامی (ISIP)» به عنوان زیرمجموعهٔ اتحادیهٔ بین‌المللی انجمن‌های فلسفه (FISP). این انجمن برای اولین بار بنا به پیشنهاد ایشان به عنوان عضو هیئت‌مدیرهٔ FISP به اعضای شرکت‌کننده در جلسهٔ سالانهٔ هیئت‌مدیرهٔ FISP، و پس از تصویب اساسنامهٔ انجمن در سال ۲۰۱۰، در سطح بین‌الملل آغاز به کار کرد. از سوی همان هیئت‌مدیره، ایشان به مدت پنج سال عهده‌دار ریاست انجمن بین‌المللی فلسفهٔ اسلامی شده‌اند. تا کنون هفتاد تن از اندیشمندان برجستهٔ فعال در حوزهٔ فلسفهٔ اسلامی در سطح بین‌الملل شناسایی و طی مکاتبه با آن‌ها و معرفی انجمن و اهداف آن متقاضی عضویت شده‌اند.

چند ماه پیش در حاشیهٔ روز قبل از افتتاح بیست و چهارمین کنگرهٔ بین‌المللی فلسفه، که از سیزدهم الی بیستم اوت ۲۰۱۸ (۲۲ الی ۳۰ مرداد ۱۳۹۷) با شرکت و ثبت‌نام بیش از هشت‌هزار نفر در محل «تالار بزرگ مردمی چین» در پکن برگزار گردید، جلسهٔ اعضای هیئت‌مدیرهٔ اتحادیهٔ بین‌المللی انجمن‌های فلسفه (FISP) تشکیل شد و رئیس فدراسیون از دکتر اعوانی خواست تا استثنائاً [ایشان تاکنون هشت سال عضو بوده و طبق آیین‌نامه عضویت بیشتر از آن امکان‌پذیر نیست] بار دیگر داوطلب عضویت در هیئت‌مدیره شود. با رأی‌گیری انجام‌شده، ایشان بالاترین رأی را کسب کرد و بدین ترتیب عضویت ایشان در هیئت‌مدیره تا سال ۲۰۲۳ تمدید شد.

شایان ذکر است که نخستین همایش جهانی فلسفه در سال ۱۹۰۰ میلادی در شهر پاریس برگزار شده است که در آن فیلسوفان بزرگی چون آنری برگسون، پُل ناتورپ، آنری پوانکاره، گنورگ زیمل، هانز وهیگر، برتراند راسل و پئانو همراه با فیلسوفان برجستهٔ دیگر حضور داشته‌اند. همایش جهانی فلسفه، بجز در زمان وقوع دو جنگ جهانی، در ابتدا هر چهار سال و سپس هر پنج سال یک بار در یکی از شهرهای بزرگ دنیا برگزار شده است که بعضی از آن‌ها عبارت‌اند از: آمستردام (۱۹۴۸)؛ بروکسل (۱۹۵۳)؛ ونیز (۱۹۵۸)؛ مکزیکو (۱۹۶۳)؛ وین (۱۹۶۸)؛ مونترآل (۱۹۸۳)؛ لندن (۱۹۸۸)؛ مسکو (۱۹۹۳)؛ بوستون (۱۹۹۸)؛ استانبول (۲۰۰۳)؛ سئول (۲۰۰۸)؛ آتن (۲۰۱۳)؛ و پکن (۲۰۱۸).

امیدواریم انجمن بین‌المللی فلسفهٔ اسلامی بتواند از حق «فلسفهٔ اسلامی» در گروه‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاه و مؤسسات علمی خارج از کشور دفاع و

تلاش کند تا فلسفه اسلامی نیز به صورت رشته فلسفه اسلامی، و نه در قالب اسلام‌شناسی یا شرق‌شناسی، در دانشگاه‌های غربی تدریس شود.

در حال حاضر دکتر اعوانی هم در داخل کشور شخصیتی دانشگاهی-حوزوی است و هم در مجامع فلسفی بین‌المللی شخصیتی مطرح است. در حال حاضر ایشان بیشتر آثار خود را به زبان انگلیسی می‌نویسد تا ایده و آرمان چندین ساله خود را در خصوص «حکمت اسلامی» - که سالیان سال به علت کارهای علمی-اجرایی نمی‌توانسته محقق کند - به نگارش درآورد. او معتقد است در روزگار ما گاهی یک مقاله بسیار مؤثرتر از یک کتاب است. بحمدالله ایشان از زمره استادانی است که از لحاظ علمی شاگردان خوبی پرورش داده و در نتیجه استادان خوبی به جامعه دانشگاهی تحویل داده است.

درباره کتاب حاضر، که مجموعه گفتگوهای آقای حامد زارع با استاد اعوانی است، باید اشاره کنم که رسم گفتگو خودش رسمی فیلسوفانه و راهی فلسفی برای رسیدن به حقیقت است که از ابتدای تاریخ فلسفه در یونان باستان رواج داشته است. در دیالوگ بهتر از مونولوگ می‌توان به استدلالات فلسفی و براهین حکمی توجه نشان داد. در دیالوگ تنها «من» مطرح نیست بلکه «دیگری» نیز مد نظر قرار می‌گیرد. در دیالوگ می‌آموزیم که به فکر یکدیگر احترام بگذاریم و پرسش‌های مطرح‌شده را به درستی پاسخ‌گوییم، کاری که جناب استاد اعوانی به خوبی در پاسخ به پرسش‌های مصاحبه‌کننده محترم کتاب از عهده آن برآمده است. امیدوارم این کتاب بتواند الگویی برای تداوم گفتگوهای فلسفی در جامعه ما باشد.

تهران

آبان ۱۳۹۷

پیشگفتار

■ دکتر غلامرضا اعوانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ. امروزه حکمت به مثابه دُرّ نایاب و گرانبهایی است که جهان کنونی نیازمند آن است. اما این حکمت چیست و چه ارتباطی با فلسفه و تعقل و تفکر دارد؟ همان طور که می دانیم، فلسفه کلمه‌ای یونانی است به معنای حب حکمت و حب حکمت با حکمت ارتباط دارد و گرنه بغض حکمت می شود. بنابراین حب حکمت همیشه باید با حکمت در ارتباط باشد. در عالم اسلام و در ایران زمین نیز همیشه همین طور بوده و فلسفه ارتباط نزدیکی با حکمت داشته است. اما حکمت گاهی به معنای خاص به کار می رود و گاهی به معنای عام و هر دو در فرهنگ و تمدن بسیار مؤثرند. ایران هم دارای حکمت به معنای عام بوده است و هم دارای حکمت به معنای خاص. حکمت به معنای خاص همان فلسفه است و از دیرباز تا به امروز از خصوصیات حکمت و تمدن اسلامی این بوده که حیات مستمر داشته است. این حکمت فقط در ایران بوده است و در هیچ یک از دیگر کشورهای اسلامی از گذشته تا امروز حکمت اسلامی وجود نداشته است. این کشورها اگر فلسفه دارند فلسفه را به معنای غربی آن می خوانند. بنابراین حکمت به معنای خاص از بزرگترین دستاوردهای فرهنگ و ذخیره‌های معنوی ماست که در ایران حیات مستمر داشته است.

حکمت به معنای عام کلمه به معنی خرد است که همیشه در ایران بوده و از این

حیث حکمت در همه ابعاد تمدن و فرهنگ تاثیر داشته است، از جمله در جهان بینی، ادبیات، شعر، سیاست و اخلاق در زندگانی روزمره مردم در همه ابعاد تاثیر داشته است. در حالی که حکمت به معنای فلسفه مخصوص خواص بوده است. معمولاً حکمت به معنای عام با دین ارتباط دارد. ادیان پیش از اسلام و دین اسلام هم حکمت بوده اند.

آموزه قرآن درباره همه انبیا و رسل این است که آن‌ها معلمان حکمت بوده اند، بر اساس آیه‌ای از قرآن خداوند پیش از خلقت انبیا در عهد الست با آن‌ها میثاق بسته که این میثاق این بوده است که من کتاب و حکمت را به شما داده‌ام، یعنی اصل کتاب و حکمت است. اسلام به عنوان دینی جهانی انسان را به آموختن حکمت ترغیب می‌کند. حکمت خداوند در تمام وجود حاکم است و انسان را وادار و ترغیب می‌کند که به آن بیندیشد. بر این اساس پیامبر فرموده است: «حکمت گمشده مؤمن است.» کتاب مقدس قرآن هم بحث‌های بسیاری درباره حکمت دارد که یکی از آیه‌ها به این اشاره دارد که به کسی که حکمت داده شده به او خیر کثیر داده شده است و این سخن را در نمی‌یابند مگر خردمندان و اولوالالباب. قرآنی که متاع دنیا را کم و قلیل می‌داند حکمت را خیر کثیر می‌داند. بنابراین اسلام با ادیان دیگر تفاوت‌هایی دارد، اسلام دین جهانی است. ادیان دیگر از یک زمین‌اند اما جهانی نیستند. از دیگر ادیان جهانی مسیحیت است، ولی مسیحیت هم انحصارطلب است یعنی تمام فلاح و نجات را در مسیحیت می‌داند و به ادیان دیگر اعتقادی ندارد. تنها دینی که جنبه جهانی دارد، یعنی تمام ادیان را قبول دارد، دین اسلام است. این دین جهانی اسلام است.

در اسلام سعی شده مسلمانان به علم و حکمت پردازند. مسلمانان در پرتو هدایت قرآنی برای آموختن و فهم حکمت تمدن‌های دیگر کوشش کرده‌اند. این امر مقارن بود با نهضت ترجمه که به کوشش وزرای خردمند ایرانی آغاز شد. در این نهضت عظیم، تمام متون فلسفی به عربی ترجمه شد. بنابراین حکمت به معنای خاص به وجود آمد و این فقط در یونان نبوده بلکه در ایران و هند هم بوده و یک نهضت بین‌المللی بوده است. بنابراین فلسفه به معنای خاص در ایران به وجود آمد و ادامه پیدا کرد. حکمت در این سرزمین به معنای رسمی آن حیاتی مستمر داشته که تا امروز ادامه یافته است. برخلاف سایر ممالک اسلامی که در آن‌ها گرایش‌های ضد عقلی و ضد حکمی رواج داشته، که اکنون آثارش را می‌بینیم، نهضت حکمی در ایران مستمر بوده است. حکمت به معنای خاص در ایران ادامه پیدا کرد و هرگاه در

تاریخ ایران جایی مرکز حکومت شده مرکز حکمت هم شده است. یعنی هر جایی که حکومتی بوده بلافاصله مرکز حکمت هم شده است.

حکمت در میان شعرای ما و نیز به معنای عام در همه علوم ظهور کرده است. علم خودش حکمت است، منتها مراتب دارد مثل حکمت طبیعی، حکمت ریاضی. علم باعث کمال نفس انسان می شود. حکمت در فنون و صناعات و هنرها هم ظهور کرده است که خیلی اهمیت دارد. ما حکمت را به نظری و عملی تقسیم می کنیم، در حالی که در قدیم حکمت سه بخش داشته که بخش سوم آن حکمت صناعی بوده که فراموش شده است. غایت حکمت نظری «حقیقت» و غایت حکمت عملی «عمل به خیر» است. غایت حکمت صناعی «جمال» است، یعنی آفرینش شما باید صاحب جمال، کمال و حسن باشد. این حکمت صناعی را ما فراموش کرده ایم. هم علوم و هم فنون در گذشته شاخه‌ای از حکمت بوده‌اند. بنابراین در گذشته همه فنون و صناعات از شاخه‌های حکمت تلقی می شده‌اند. مثلاً حکمت ایرانی را در معماری ما می توان دید. گنبد قابوس برای ابن سینا و در زمان حیاتش ساخته شده است که این بنا مربوط به هزار و پنجاه سال پیش است، ولی وقتی اکنون آن را می بینیم انگار امروز ساخته شده است. همه مساجد جامع ما و دیگر آثار معماری زمان گذشته از این خصوصیات برخوردارند که همه بیانگر حکمت هنزند.

بنابراین حکمت ایرانی تأثیرگذارترین حکمت دنیا بوده و اکنون این مسئله اندکی به محاق رفته است که حکمت اسلامی چه به معنای عام و چه به معنای خاص در بزرگ‌ترین فرهنگ‌های زنده دنیا تأثیر دارد و این افتخاری است برای حکمت ما. در دوره جدید، دین از حکمت جدا شده و فلسفه هم از دین جدا شده است، و حکمت نه به معنای عام حکمت است و نه به معنای خاص. جدا شدن حکمت از فلسفه در دنیای کنونی آن را دوباره به ما بازگردانده است.

آنچه در کتاب حاضر آمده است حاصل پژوهش‌ها و دیدگاه‌های چهل سال اخیر بنده است که در پاسخ به پرسش‌های دوست گرامی و فرزانه آقای حامد زارع فراهم آمده است. امیدوارم که مطالعه این کتاب بتواند دیدگاه جوانان جوای حکمت را سامان ببخشد. اساس طرح پرسش‌های آقای زارع در این کتاب و نیز پاسخ‌های بنده مبتنی بر همین هدف بوده است که نیاز مبتنی بر حب حکمت جوانان و علاقه‌مندان مباحث فکری و فرهنگی مرتفع شود. ان شاء الله.

تهران

آذر ۱۳۹۷

فصل اول

سالشمار زندگی

سال‌های ابتدایی زندگی در سمنان

(۱۳۲۱-۱۳۴۰)

■ آقای دکتر! فضای خانه و خانواده‌ای را که در آن پرورش یافتید برای ما شرح دهید. چه آگاهی‌هایی در محیط خانوادگی در ضمیر شما شکل گرفت؟

□ من در یک خانواده متوسط به دنیا آمدم. پدرم فردی بسیار فرهنگ‌دوست بود و با وجود این‌که تحصیلات رسمی نداشت، نهایت بهره را از تحصیلات قدیمی در مکتب‌خانه برده بود. کتاب‌های رایج دوره خود را خوانده بود. روزانه حدود یک ساعت قرآن می‌خواند. حافظه‌ای بسیار قوی داشت به گونه‌ای که اگر شعری را دو بار می‌شنید، بار سوم می‌توانست آن را از حفظ بخواند. نوشته‌های مرحوم پدرم از لحاظ محتوا و صورت نوشتار خوب بود. در حین مطالعه، نکات حکمی را به نثر و نظم یادداشت می‌کرد. نکته‌ها و اشعار بسیار زیادی را در حافظه خود داشت و من هر وقت او را می‌دیدم، شعری را از او می‌شنیدم که تاکنون برایم نخوانده بود. هر کتابی که به دستش می‌رسید مطالعه می‌کرد و در محافل که در شهرستان سمنان برگزار می‌شد شرکت می‌کرد. مادرم هم حافظ قرآن و قرآن‌خوان بود و آیات را بدون هیچ غلطی قرائت می‌کرد. آن چیزی که میان پدر و مادرم مشترک بود ایمان، عبادت، صداقت، زندگی پاک، ساده، باصفا و وفاداری به یکدیگر بود که سالیان سال مشترکاً آن را تجربه کردند.

■ شغل پدر شما چه بود؟

□ پدرم بازاری بود و مادرم تدبیر امور خانه را بر عهده داشت. مادربزرگ پدری ام، که ما به او «ننجان» می‌گفتیم، حافظ کل قرآن کریم بود و همواره به اهل خانه و خانواده قرآن درس می‌داد و هر سال در ماه مبارک رمضان جلسات مقابله قرآن برگزار می‌کرد. وقتی برای اولین بار در سمنان دبیرستان تأسیس شد، از مادربزرگ من برای تدریس قرآن و معارف دینی دعوت شد. اما با وجود نیاز مالی، به علت ضرورت کشف حجاب، این دعوت را پاسخ نگفتم. اما خاطره روشنی که از ایشان همواره در ذهن من است، تسلط بی‌ظنیری است که ایشان بر آیات قرآن کریم داشتند. گاهی اوقات ما آیه‌ای را از روی کتاب می‌خواندیم و او از حفظ آن را ادامه می‌داد و تا پایان سوره می‌خواند. پدر و مادرم نسبت خانوادگی داشتند. دختردایی و پسرعمه بودند. دایی من هم همانند مادربزرگم حافظ قرآن بود و من چندی در مکتب‌خانه نزد ایشان تلمذ کردم. دایی ام، مرحوم ملا علی رضا شیوایی، که ما به ایشان «دایی ملا» می‌گفتیم، نزد حاج ملا علی سمنانی که یکی از بهترین شاگردان حاج ملاهادی سبزواری بوده تلمذ کرده بود و از طرف ایشان ماموریت یافته بود تا مکتب‌خانه‌ای دایر کند. این مکتب‌خانه بسیار بزرگ بود و شرکت‌کنندگان زیادی داشت و خود من هم در کودکی به آن‌جا می‌رفتم و پای درس دایی می‌نشستم. بسیاری از مشاهیر سمنان هم سال‌هایی از عمرشان را در این مکتب‌خانه گذرانده‌اند.

■ پس قرآن در خانواده شما بروز و ظهور تام و تمامی داشت؟

□ همین‌طور است! خود من هم از سال دوم دبستان تا سالی که دیپلم گرفتم و از سمنان رفتم، هر ساله در جلسات مقابله قرآن که به همت دایی ام در ماه مبارک رمضان در مسجد شاه (مسجد بزرگ امام خمینی(ره)) تشکیل می‌شد شرکت می‌کردم و، وقتی نوبت به من می‌رسید، قسمتی از قرآن کریم را برای مقابله قرائت می‌کردم.

■ طی دوران تحصیل در مقاطع دبستان و دبیرستان در شهرستان محل تولدتان، آیا صرفاً وابسته به تعالیم رسمی بودید یا این‌که از گوشه و کنار به مطالب دیگری نیز علاقه‌مند می‌شدید و علاقه به موضوعات دیگری بجز دروس رسمی هم در شما برانگیخته می‌شد؟ در این مورد اگر امکان دارد توضیح دهید.

□ در ایامی که ما به مدرسه می‌رفتیم، کلاس‌های مدارس در دو نوبت صبح و بعدازظهر دایر بود، و معلمانی داشتیم که به کار خود دلبسته و وابسته بودند. از آن‌جا که سمنان نیز، به‌رغم ضعف اقتصادی، محیطی کاملاً فرهنگی بود، مردم بسیار علم‌دوستی داشت و والدین سعی می‌کردند فرزندان خود را به تحصیل علم تشویق کنند. به همین دلیل نه تنها خانواده‌ی ما، بلکه دیگر خانواده‌هایی که با ما در ارتباط بودند، همه اهل ادب و فضل بودند. بنابراین سمنان محیط بسیار مناسبی برای کسب دانش بود. نکته‌ای که باید بگویم این است که خوشبختانه ما هم در دوره دبستان معلمان بسیار خوبی داشتیم و هم در دوره دبیرستان از دبیران مجربی بهره بردیم.

■ آیا اسامی آموزگارانی که از محضر آنان بیشترین استفاده را برده‌اید در خاطر تان مانده است؟

□ بله! دایمی‌ام اولین معلم من بود که شاید از چهارسالگی به مکتب‌خانه‌اش می‌رفتم. از هفت سالگی به بعد هم که تحصیل رسمی‌ام شروع شد، نام همه‌ی آموزگارام در همه‌ی مقاطع و رشته‌ها در خاطر من مانده است. دوران ابتدایی را در مدرسه‌ی شیخ علاءالدوله سمنانی گذراندم. در این‌جا باید از آقایان سید جلال موسوی و سید جمال موسوی، ملا امان رهبر و نیز آقایان پیوندی، ادیب سمنانی، جوانمرد، قاضی و دیگران نام ببرم که معلمان سختکوش دوره‌ی دبستان من بودند و همواره سعی می‌کردند بیشترین آموزش‌ها را به ما بدهند. حتی صبح‌ها ما را مکلف می‌کردند که یک ساعت زودتر از ساعت معمول آغاز کلاس‌ها در مدرسه حضور داشته باشیم تا متونی نظیر کلیل و دمنه یا گلستان را تدریس کنند. در دوره‌ی دبیرستان نیز به‌طور خصوصی از محضر روحانی جلیل‌القدری به نام شیخ فضل‌الله محقق بهره بردم. من به مدت چهار سال در ساعات بین تعطیلی کلاس‌های صبح و شروع کلاس‌های بعدازظهر نزد ایشان متن کامل جامع‌المقدمات و مقداری سیوطی خواندم. همچنین از مراتب علم و فضل دبیران ارجمندی چون آقایان رضا پیوندی، مرحوم دکتر یغمایی، ثقفی، دکتر رهبر، ستوده، عربشاهی، دکتر احسانی، ناظمیان، خطیبی، نعیمی، محقق، موسوی و دانایی بهره‌مند شدم. بعضی از دبیران ما بعداً در تهران استاد دانشگاه شدند.

■ پس کسب علم در بیرون از محیط‌های رسمی نیز در دستور کار شما قرار داشت؟

□ بله! این نکته را هم بگویم که پدرم در محافل مختلفی در سمنان حضور پیدا می‌کرد. کسانی که در این جلسات شرکت می‌کردند اهل ادب و مسائل عرفانی بودند. من کودک بودم که همراه پدرم در برخی از جلسات علامه سمنانی شرکت می‌کردم.

■ در دوره متوسطه و قبل از این که دیپلم بگیرید، بجز آموزش‌های دینی و عرفانی، با فلسفه نیز آشنایی پیدا کردید یا خیر؟

□ در جلساتی که خدمت شما عرض کردم شرکت می‌کردیم، بیشتر مسائل عرفانی و الهی مطرح می‌شد. البته گاهی اوقات، از زبان و عاظمی که در شهر به منبر می‌رفتند، چیزهایی راجع به برخی مسائل علمی می‌شنیدم. سمنان چون به تهران نزدیک بود، و عاظمی و دبیران فاضلی از پایتخت به شهرستان ما می‌آمدند که من سعی می‌کردم از محضرشان استفاده کنم.

■ شما در سال ۳۸ دیپلم خود را گرفتید؟

□ خیر! من متولد پنجم اسفند ۱۳۲۱ هستم و در سال ۱۳۴۰ در رشته ادبی موفق به کسب دیپلم دبیرستان شدم.

■ اوضاع و احوال سیاسی سمنان، قبل از این که دیپلم بگیرید و زادگاه خود را ترک کنید، چگونه بود؟ آیا شهر آرام و ساکتی بود یا این که مسائل سیاسی در آن جا نیز بروز و ظهور داشت؟

□ سمنان فضا و محیطی سیاسی داشت و مردم در جریانات مربوط به دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت بسیار فعال بودند.

■ شما کودتای ۲۸ مرداد را به خاطر می‌آورید؟

□ بله؛ کاملاً! وقایع آن زمان همانند آینه پیش چشم من قرار دارد. میتینگ‌ها و سخنرانی‌های زیادی برگزار می‌شد. فریاد «مرده باد» و «زنده باد» همه جا به گوش

می‌رسید. از آن‌جا که کارخانه نساجی در سمنان تأسیس شده بود و قریب به دوهزار نفر در آن‌جا مشغول کار بودند، فعالیت‌های کارگری و تبلیغات حزب توده در شهر کاملاً مشهود بود. پدر من هم با این‌که شخص دینداری بود، بی‌علاقه به آگاهی از جریانات سیاسی نبود. من با این‌که یازده سال بیشتر نداشتم، خاطرات حوادث ابتدای دهه ۳۰ به خوبی در حافظه‌ام ثبت شده است و تصویر روشنی از برگزاری میتینگ‌ها و درگیری‌های سیاسی در ذهن خود دارم.

■ پس علاقه به دکتر مصدق در خانواده شما وجود داشت؟

□ بله، این علاقه وجود داشت. پدرم چون بازاری بود به این مسائل توجه نشان می‌داد. از طرف دیگر، تعداد توده‌ای‌ها در سمنان آن روزها نیز کم نبود.

■ خود شما آیا هیچ‌گاه علاقه‌ای به جریانات چپ یا خواندن آثار مارکسیست‌ها پیدا نکردید؟

□ به هیچ وجه، اصلاً! ولی همان‌طور که گفتم، همه این جریانات سیاسی را به خوبی به یاد دارم. حتی روزی را که دکتر مصدق سقوط کرد نیز به یاد دارم. در آن روز، عده‌ای صبح شعار مرگ بر شاه و زنده باد مصدق سر می‌دادند. همان افراد بعد از ظهر همان روز شعار مرگ بر مصدق و زنده باد شاه سر می‌دادند. روزهای عجیب و حوادث غریبی بود. روزی را که حاج‌علی رزم‌آرا ترور شد نیز به یاد دارم. از آن جهت که کلاس اول دبستان بودم و به خاطر این اتفاق کلاس‌های مدرسه تعطیل شد و ما را به خانه فرستادند.

